


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۳

10.52547/HLIT.2022.228262.1150 

اسپهبد، از ممدوحان منوچهری دامغانی (ص ۱۹۹-۲۱۴)

راضیه آبادیان^۱

به ویلفرد مادلونگ

چکیده

منوچهری دامغانی که از سراینندگان برجسته سده پنجم هجری است، برای یافتن ممدوحی که او را و شعرش را آن‌طور که او می‌خواهد، پاس بدارد، بارها از این دیار بدان دیار نقل مکان کرده، به دربارهای مختلف پیوسته و ممدوحان گوناگونی را مدح گفته است. ممدوحانی از قلمرو کومس، گرگان، ری و دربار غزنویان. یکی از این ممدوحان کسی است که شاعر او را در شعرش «اسپهبد» خطاب کرده است. برخی این اسپهبد را همان منوچهر بن قابوس، پادشاه زیاری که در گرگان حکمرانی می‌کرده، دانسته‌اند و برخی دیگر او را اسپهبدی از اسپهبدان شمال ایران و جز از زیاریان شمرده‌اند. در نوشته پیش رو، نگارنده کوشیده است تا حد امکان و به‌پشتی اشعار منوچهری و نیز بر اساس دیگر منابعی که در دست است، اطلاعاتی از بعضی اسپهبدان شمال ایران به دست دهد که ممکن است همان ممدوح منوچهری باشند.

کلیدواژه‌ها: منوچهری دامغانی، اسپهبدان، باوندیان، زیاریان، اسپهبد طبرستان، اسپهبد پریم (فریم)

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

razie.abadian@gmail.com

Sepahbad, a Patron of Manuchehri Damghani

Razieh Abadian¹
to Wilferd Madelung

Abstract

Manuchehri Damghani was one of the prominent composers of the 5th century AH/ 11th century. He moved from one state to another several times, joined various courts, and praised various high-ranking people for acquiring a patron who would accept him and his poetry and reward him greatly. He praised people from Qumis, Gorgan, Ray, and Ghaznavid courts. One of them is the patron that Manuchehri called “Sepahbad” in one of his poems. Some researchers have said that this Sepahbad is Manuchehr ibn Qabus, the king of the Ziyarid dynasty who ruled Gorgan at the time. Some others have claimed that the patron was one of the Sepahbads of northern Iran, not the king of the Ziyarid dynasty. This article tries to provide some information about the Sepahbads in North Iran based on Manuchehri’s poems and other available sources to suggest the possible patron of Manuchehri.

Keywords: Manuchehri Damghani, Sepahbads, Bavandids, Ziyarids, Sepahbad of Tabaristan, Sepahbad of Farim

1. PhD of Persian Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, email: razie.abadian@gmail.com

۱. پیشگفتار

منوچهری دامغانی از آن دست سرایندگانی است که در طول زندگی اش به امرا و دربارهای گوناگونی پیوسته تا بخت خود را در شاعری بیازماید. او که در دامغان می‌زیسته، در آغاز از وابستگان و مادحان ابوحرب بختیار بن ابوجعفر محمد (آغاز حکومت در دامغان: ۴۱۷ ق.)، حاکم دست‌نشاندهٔ زیاریان در قومس بوده^۱، سپس به دربار گرگان و زیاریان پیوسته^۲ و در آنجا ظاهراً شاهان محلی دیگری - جز از زیاران - را نیز مدح گفته است (در این باره، نک: دنبالهٔ مقاله). وی پس از مدتی اقامت در گرگان، به دربار ری ملحق شده^۳ و در آخر راهی خراسان شده و سلطان غزنوی را مدح گفته است. منوچهری در این مدت، علاوه بر شاهان و حاکمان، شمار زیادی از بزرگان و وابستگان این دربارهای مختلف را نیز ستوده است؛ از وزیر و دبیر و قاضی گرفته تا شاعر و نوازنده. برخی از این افراد - همچون سلطان مسعود غزنوی یا وزیران او - بسیار شهره‌اند و از برخی دیگر یا اطلاعی در دست نیست یا اطلاعات بسیار اندکی از ایشان موجود است.

در نسخ کهن‌تر و معتبرتر دیوان منوچهری، اشعار او عموماً بدون عنوان هستند. در برخی نسخ جدیدتر گاه اشعار دارای عنوان هستند و نام برخی ممدوحان در این عناوین ذکر شده است، هر چند نمی‌توان به درستی این عناوین و نام‌ها اعتماد تمام کرد زیرا به احتمال بسیار این عناوین را کاتبان و گردآورندگان متأخر، بر اساس قرائتی که در متن دیده‌اند، بدان افزوده‌اند.

برای دریافتن آنکه ممدوحان مورد اشارهٔ منوچهری چه کسانی بوده‌اند، جز متن اشعار او، می‌توان از منابعی یاری جست که در آن‌ها از حوادث و اخبار مربوط به غزنویان، آل زیار، آل بویه و حکمرانان نواحی شمالی ایران و ری یا به‌طور کلی رجال سدهٔ پنجم ذکری به میان آمده باشد. به این ترتیب، متون تاریخی و جغرافیایی، و آثار دینی و ادبی از مهم‌ترین منابع در این حوزه هستند. با این همه، جستجوی پژوهشگر این حوزه همواره نتیجه‌ای مطمئن و متقن در پی نخواهد داشت. پژوهندگان میراث کهن که در پی تطبیق نام‌های مندرج در متون با شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند، از دشواری‌های این کار به‌خوبی آگاه‌اند، از جمله آنکه محدودیت نام‌گذاری در محیط اسلامی، کنیه‌های تکراری و القاب همسان که برای اشخاص متعدد به کار می‌رفته است، همواره پژوهشگر را در چنین تطبیق‌هایی، از طرح یافته‌های خود به عنوان نتایج قطعی بر حذر می‌دارد. نگارنده نیز حتی در مواردی که قرینه‌هایی در اشعار به نفع یافته‌های او بوده، با در نظر داشتن چنین ملاحظاتی، در بیشتر موارد حکم قطعی نکرده است. چنین است که در پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام داده، به‌ندرت با گفتاری مطمئن ممدوحی را به مخاطب شناسانده است. نگارندهٔ این سطور، بیشتر در دو مقاله با عنوان‌های «توضیحاتی دربارهٔ چند تن از ممدوحان منوچهری دامغانی» (نک: آبادیان، ۱۳۹۸:

۲۲ تا ۲۷) و «ابوحرب بختیار، حاکم قومس، در شعر منوچهری دامغانی» (نک: همو، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸) توضیحاتی درباره زندگی و احوالات و کیستی چند تن از ممدوحان منوچهری داده است. این کسان از فرمانروایان و وابستگان چند دربار گوناگون در جای‌های مختلفی از ایران عصر غزنوی بوده‌اند؛ از باشندگان دامغان و ری و نیز نواحی شمالی ایران کنونی. در نوشته پیش رو نیز نگارنده کوشیده به یکی دیگر از ممدوحان منوچهری بپردازد که شاعر از او با نام «اسپهبد» یاد کرده است؛ و سعی نگارنده بر آن بوده تا از تمام کسانی که ممکن است اسپهبد مورد اشاره منوچهری باشند، نام ببرد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش مستقلی درباره اسپهبد ممدوح منوچهری و نیز اسپهبدان طبرستان در سده پنجم هجری انجام نگرفته است اما در نوشته‌ای از ویلفرد مادلونگ^۴ در کتاب تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان (۱۳۹۰، ج ۴: ۱۷۲ تا ۱۹۰) توضیحات بسیار سودمندی در باب اسپهبدان مناطق شمالی ایران آمده که نگارنده در این نوشتار از آنها بهره برده است.

دیرسیاقی، مصحح دیوان منوچهری، اگرچه به تفاوت میان اسپهبدان طبرستان و شاهان زیاری اشاره کرده اما بنا بر نسخی که در اختیار داشته، «به پیروی از قول سلف، مراد از اسپهبد [در شعر منوچهری] را منوچهر بن قابوس»، پادشاه زیاری، دانسته است (نک: منوچهری، ۱۳۹۰: ۲۳۰). چنان‌که در دنباله مقاله بدان پرداخته خواهد شد، بعضی دیگر از پژوهشگران نیز این شعر را در مدح همو دانسته‌اند (نک: زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹؛ یغمایی، ۱۳۹۲: ۱۰۹). شیری (۱۳۹۵: ۵۷) نیز احتمال داده است که «اسپهبد» ممدوح منوچهری، از خاندان «شهریاران یا اسپهبدان طبرستان» باشد؛ اگرچه وی این امکان را که ممدوح، همان منوچهر بن قابوس باشد، منتفی ندانسته است (نک: همانجا).

۳. توضیحی کوتاه درباره اسپهبدان و زیاریان

در عصر منوچهری در محدوده گرگان کنونی و اطراف آن، خاندانی به نام آل زیار یا زیاریان حکومت می‌راندند. می‌دانیم که نخستین ممدوح منوچهری، بوحرب بختیار، فرمانروای دامغان، از دست‌نشانندگان همین زیاریان بوده است (برای تفصیل درباره او و حکومت دامغان در آن دوره، نک: آبدیان، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸). در آن زمان پادشاه زیاری، منوچهر پسر قابوس که از ۴۰۳ تا ۴۲۰ ق. در گرگان و طبرستان سلطنت

می‌کرده (نک: باسورت، ۱۳۹۵، ج ۱: ۷۲؛ قس: ترکمنی آذر، ۱۳۹۵: ۵۴ تا ۵۶)، خود باج‌گزار درگاه غزنویان و وابسته به ایشان بوده است.^۵

چنان‌که پیش‌تر گفته شد منوچهری دامغانی برای بهره‌جویی از ممدوحی قدرتمندتر، از دامغان راهی گرگان شد و مدتی را در دربار منوچهر بن قابوس گذراند.^۶ ممدوح چند شعر از اشعار منوچهری را او دانسته‌اند. هرچند در ابیات باقی‌مانده از دیوان او، حتی یک بار هم نامی از او برده نشده اما بنا بر شواهدی، می‌توان دانست که منوچهری مدتی را در دربار او به سر برده و بعد به ری رفته است. گفته شده لقب منوچهری دامغانی از نام همین پادشاه زیاری گرفته شده (نک: هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) که نظری است پذیرفتنی و معقول.

بنا بر برخی شواهد و قرائن، منوچهری جز منوچهر بن قابوس و درباریان و کسان او (دربارۀ بزرگانی از این دربار که منوچهری به احتمال زیاد آنها را مدح گفته، نک: آبادیان، ۱۳۹۸: ۲۲ تا ۲۷)، حکمرانانی دیگر را نیز در همان مناطق مدح گفته است. حاکمانی محلی که «اسپهبد» خوانده می‌شدند. این اسپهبدان به قطع و یقین، حاکمیت آل بویه را به رسمیت می‌شناختند (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۹) و با ایشان روابط خویشاوندی نیز داشته‌اند، برای مثال «اصبهید فریم» برادر مادر مجدالدوله (حاکم بویی ری) بوده است (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۷؛ دربارهٔ این اسپهبد به تفصیل در این مقاله سخن خواهد رفت).

ایشان علاوه بر پادشاهان بویی، با پادشاهان زیاری هم روابط نزدیکی داشته‌اند و در نبردهایی علیه دشمنان مشترک، در کنار هم می‌جنگیده‌اند (در این باره، نک: دنبالهٔ مطلب). در تذکره الشعرا (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۴) از پسرخال امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (پدر منوچهر زیاری) با لقب «سپهبد» نام برده شده است. عین عبارت این است: «سپهبد، پسرخال امیرشمس‌المعالی قابوس است». آنچنان‌که می‌دانیم، مادر قابوس، دختر اسپهبد شروین باوندی و از خاندان اسپهبدان باوند بوده (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۶) و باوندیان خاندانی متفاوت از زیاران بوده‌اند (برای تفصیل دربارهٔ لقب «سپهبد» در طبرستان، نک: همان، ج ۴: ۱۷۲ تا ۱۷۹ و ۱۸۸ تا ۱۹۰).

۴. سپهبد، ممدوح منوچهری

در دیوان منوچهری قصیده‌ای هست در مدح ممدوحی که شاعر او را «اسپهبد» نامیده و باید از همین اسپهبدان طبرستان باشد. این اشعار به احتمال قوی در مدت اقامت منوچهری در گرگان یا ری و برای اسپهبدی سروده شده است که در این مناطق اقامت داشته است.

مطلع آن قصیده:

بینی آن ترکی که او چون بر زند بر چنگ، چنگ
از دل ابدال بگریزد به صد فرسنگ سنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

در بیت زیر از همین قصیده، منوچهری ممدوح را «اسپهبد» می‌خواند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد آن کجا تنها به کشکنجیر بندازد زرنگ^۷
(همانجا)

از این قصیده منوچهری اطلاعات چندانی درباره این اسپهبد به دست نمی‌آید. شاعر او را رزم‌آوری خشم‌آور توصیف کرده^۸ که به تنهایی خدنگی را با کشکنجیر می‌انداخته^۹ و پور پشنگ و ارزنگ دیو (در دیوان مصحح دیرسیاقی: ارزنگ دیو) در برابر قدرت او چون پشه و ارزنی ناچیز و ناتوان بوده‌اند.^{۱۰}

منوچهری در این قصیده از این اسپهبد که او را «رئیس مهربان» می‌خواند، درخواست می‌کند که «داد جشن مهرگان» را که «جشن فریدونست»^{۱۱}، بدهد و «فرمان فریدون» را در باب این آیین پاس بدارد.^{۱۲} نیز از ابیاتی از این قصیده درمی‌یابیم که این اسپهبد، افزون بر رزم‌آوری، از ادب و دانش نیز برخوردار بوده زیرا منوچهری در میان توصیفات خود درباره تیغ و رمح و تیر و گرز و جام و پالهنگ او، توصیفی از «کلک» او نیز به دست می‌دهد:

تیغ او و رُمح او و تیر او و گرز او دست او و جام او و کلک او و پالهنگ،
گاه ضرب و گاه طعن و گاه رمی و گاه قید گاه جود و گاه بزم و گاه خط و گاه جنگ،
فرق بُر و سینه‌سوز و دیده‌دوز و مغزریز دُر بار و مشکسای و زردچهر و سرخرنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: همانجا)

دیرسیاقی (۱۳۹۰: ۲۳۰) در باب عنوان و ممدوح این قصیده نوشته است:

چنانکه از تواریخ پیداست، اسپهبدان طبرستان خود سلسله‌ای مستقل و غیر از سلسله آل زیار بوده‌اند و از سلسله اخیر کسی لقب اسپهبد نداشته است. علاوه بر این، هم درین قصیده و هم در قصیده ۴۸ [«برآمد ز کوه ابر مازندران...»] که آن نیز در مدح همین ممدوح است... نام منوچهر بن قابوس یا لقب فلک‌المعالی و یا اشاراتی که رساننده القاب و عناوین این پادشاه باشد، نیست، معذک ما به پیروی از قول سلف مراد از اسپهبد را منوچهر بن قابوس دانستیم.

زنجانی و یغمایی نیز این شعر را در مدح منوچهر بن قابوس دانسته‌اند (زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹؛ یغمایی،

۱۳۹۲: ۱۰۹). شیری هم (۱۳۹۵: ۵۷) احتمال داده است که منوچهری این قصیده و چند قصیده دیگر را

که شاعر در آنها ممدوح را «شهریار» یا «اسپهبد» خوانده، «در مدح شخص یا اشخاصی از خاندان شهریاران یا اسپهبدان طبرستان سروده» باشد؛ اگرچه او این امکان را که ممدوح شماری از این قصاید منوچهر بن قابوس باشد، رد نکرده است: «این احتمال هم هست که ممدوح بعضی از این سروده‌ها منوچهر بن قابوس باشد» (همانجا). وی در جایی دیگر، دربارهٔ ارتباط منوچهری با باوندیان احتمال داده است: «... [منوچهری] به احتمال زیاد با کسی از خاندان باوند (اسپهبد یا شهریار) نیز مرتبط بوده و به مدح امیر یا امیرانی از این خاندان نیز پرداخته است» (همان: ۴۵).

چنان‌که پیش‌تر گفته شد و آنچنان‌که دکتر دبیرسیاقی نیز به‌درستی به آن اشاره کرده‌اند، در دورهٔ حکمرانی زبیریان بر مناطق شمالی ایران، هم‌زمان دسته‌ای دیگر از حاکمان نیز بر بخش‌هایی از این سرزمین حکمرانی می‌کرده‌اند که لقب «اسپهبد» داشته‌اند و در منابع مکتوب از افرادی با این القاب نام برده شده است (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۶ تا ۱۸۹).

در کتب مختلف گهگاه از برخی از این اسپهبدان در دوره‌های مختلف، مختصری یاد شده است اما عموماً از نام و زندگی و چند و چون حکمرانی ایشان اطلاعات دقیق و مفصّلی آورده نشده. ابن اثیر در الکامل فی التاریخ در دو جای از اسپهبدی نام می‌برد که ممکن است ممدوح این شعر منوچهری باشد: یکی در ذکر وقایع سال ۴۰۷ ق. و دیگری در ذکر وقایع سال ۴۱۸ ق.

او دربارهٔ وقایع سال ۴۰۷ ق. و ذیل «ذکر حال ابن فولاد» از اسپهبدی یاد می‌کند که در زمان حکمرانی منوچهر بن قابوس، در پریم (در نزدیکی ساری) اقامت داشته: «اصبهبد المقیم بفریم» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۹: ۲۶۸). این اسپهبد دایی مجدالدوله بوده است (نک: جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۷). اسپهبد پریم، زمانی که «ابن فولاد» (یکی از والیان آل بویه) بر مجدالدوله، حاکم بویی ری، شورید به کمک مجدالدوله شتافت و بویان پیروزی‌هایی یافتند اما در پایان این نبردها، فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس، پادشاه زبیری، لشکری به مدد ابن فولاد فرستاد و از شکست او جلوگیری کرد:

وكان ابتداء أمره [ه = ابن فولاد] أنه كان وضعياً فنَجَبَ في دولة بني بُويه وعلا صيته وازتفع قدره واجتمع إليه الرجال فلما كان الآن طلب من مجد الدولة ووالدته أن يقطعاه قزوين لتكون له ولمن معه من الرجال فلم يفعلوا واعتذرا [واعتذرا؟] إليه، فقصد أطراف ولاية الرى وأظهر العصيان وجعل يفسد ويغيّر ويقطع السبيل ومَلِك ما يليه من القرى، فعجز عنه، فاستعانا بأصبهبد المقيم بفریم، فأتاهما في رجال الجبل وجرى بينهم وبين ابن فولاد عدة حروب، وجرح ابن فولاد ووُلِّي منهزماً حتى بلغ الدامغان فأقام حتى عاد أصحابه إليه، ورجع أصبهبد إلى بلاده، وكتب ابن فولاد إلى منوچهر بن قابوس يطلب له أن ينفذ له عسكراً ليملك البلاد،

وَيَقِيمُ لَهُ الْخُطْبَةَ فِيهَا، وَيَحْمِلُ إِلَيْهِ الْمَالَ، فَأَنْقَدَ لَهُ أَلْفَى رَجُلٍ، فَسَارَ بِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِظَاهِرِ الرِّزَى، وَأَعَادَ الْإِغَارَةَ، وَمَنَعَ الْمَيْرَةَ عَنْهَا، فَضَاقَتِ الْأَقْوَاتُ بِهَا، فَاضْطَرَّ مَجْدُ الدَّوْلَةِ وَوَالِدَتُهُ إِلَى مَدَارَاتِهِ وَإِعْطَائِهِ مَا يَلْتَمِسُهُ، فَاسْتَقَرَّ بَيْنَهُمْ أَنْ يَسْلَمُوا إِلَيْهِ مَدِينَةَ أَصْبَهَانَ، فَسَارَ إِلَيْهَا، وَأَعَادَ عَسْكَرَ مَنْوَجَهْرَ إِلَيْهِ، وَزَالَ الْفَسَادُ، وَعَادَ إِلَى طَاعَةِ مَجْدِ الدَّوْلَةِ (ابن اثير، ۱۹۶۵، ج ۹: ۲۶۸ تا ۲۶۹).

در تاریخ یمنی نیز به همین رویداد اشاره شده است:

و او [ابن فولاد] بر ایشان عاصی شد و بر حدود ری می‌تاخت و غارت می‌کرد... و مجدالدوله و مادرش این شکایت به اصفهید فریم نوشتند و ازو مدد خواستند و او با حشری تمام از لشکر جیل بیامد و بکرات با پسر فولاد مصاف داد... و پسر فولاد را زخمی سخت رسید و بازگشت و به جانب دامغان بیرون شد و چند روز آن جایگاه توقف کرد و به مرمة حال و معالجه جراحات مجروحان مشغول شد و به فلک المعالی نوشت و ازو مدد خواست تا ری از بهر او مستخلص کند و خطبه و سگه و اتاوتی معین بر سبیل مسانعت مسلم دارد و او [فلک المعالی] دو هزار مرد گزیده مدد فرستاد... و او [ابن فولاد] با آن لشکر به در ری رفت و دست به نهب و غارت دراز کرد و لشکر دیلم از آن سبب در بلای عظیم... افتادند تا مجدالدوله و مادرش به اضطرار رسیدند و او را استمالت کردند و اصفهان را بدو دادند (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۹).

ابن اثیر (۱۹۶۵، ج ۹: ۳۵۷) باری دیگر، ذیل وقایع سال ۴۱۸ ق.، در ذکر ماجرای شوریدن علی بن عمران - از سرداران جنگی - بر علاءالدوله بن کاکویه، از منوچهر بن قابوس زیاری (ممدوح منوچهری) و اسپهبدی که او را «اسپهبد صاحب طبرستان» می‌نامد و نیز از شخصی به نام ولکین بن وندرین، به‌عنوان متحدان علی بن عمران نام برده و در توصیف «اسپهبد صاحب طبرستان» او را «مقیم ری» ذکر کرده است:

فَلَمَّا فَارَقَهُ، اسْتَدَّ خَوْفُهُ [ه = علی بن عمران] مِنْ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ، فَكَاتَبَ إِصْبَهَيْدَ صَاحِبَ طَبْرِسْتَانَ. وَكَانَ مَقِيمًا بِالرِّزَى مَعَ وَلَكِينِ بْنِ وَنْدَرِينَ، وَحَثُّهُ [ه = اصفهید] عَلَى قَصْدِ بِلَادِ الْجَبَلِ، وَكَاتَبَ أَيْضًا مَنْوَجَهْرَ بْنَ قَابُوسِ بْنِ وَشْمَكِيْرٍ، وَاسْتَمَدَّهُ، وَأَوْهَمَهُ الْجَمِيعَ أَنَّ الْبِلَادَ فِي يَدِهِ لَا دَافِعَ لَهُ عَنْهَا. وَكَانَ إِصْبَهَيْدُ مُعَادِيًا لِعِلَاءِ الدَّوْلَةِ، فَسَارَ هُوَ وَوَلَكِينُ إِلَى هَمْدَانَ، فَمَلَكَاهَا وَمَلَكَا أَعْمَالَ الْجَبَلِ، وَأَجْلِيَا عَنْهَا عُمَّالَ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ، وَأَتَاهُمُ عَسْكَرُ مَنْوَجَهْرَ وَعَلَى بْنِ عِمْرَانَ، فَازْدَادُوا قُوَّةً، وَسَارُوا كُلُّهُمْ إِلَى أَصْبَهَانَ.

بنابه نوشته ابن اثیر (نک: همان: ۳۵۸)، این اسپهبد در جنگ با علاءالدوله به همراه پسرانش و وزیرش به اسارت درآمد و در ۴۱۹ ق.، در اسارت درگذشت:

فَطَفَرَ عِلَاءُ الدَّوْلَةِ وَقَتَلَ ابْنَيْنِ لَوْلَكِينِ فِي الْمَعْرَكَةِ. وَأَسَرَ الْإِصْبَهَيْدَ وَابْنَانَ لَهُ وَوَزِيرَهُ، وَمَضَى وَلَكِينُ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ إِلَى جِرْجَانَ. وَقَصَدَ عَلَى بَنُ عِمْرَانَ قَلْعَةَ كَنْكُورَ، فَتَحَصَّنَ بِهَا، فَسَارَ إِلَيْهِ عِلَاءُ الدَّوْلَةِ فَحَصَرَهُ بِهَا، وَبَقِيَ إِصْبَهَيْدُ مَحْبُوسًا عِنْدَ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ إِلَى أَنْ تُوُفِيَ فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِمِائَةٍ.

بر من مسلم نشد که «اسپهبد» مقیم پریم همان «اسپهبد» مقیم ری بوده یا نه. اگر منظور از «اسپهبد» در هر دو موضع یادشده یک تن بوده باشد، این اسپهبد زمانی (۴۰۸ ق.) در پریم می‌زیسته و مدتی بعد (در ۴۱۸ ق.)، مقیم ری بوده و در ۴۱۹ ق. درگذشته است. ویلفرد مادلونگ یکی بودن این دو تن را محتمل دانسته و نیز احتمال داده است که اسپهبد فریم (پریم) و شاید هم اسپهبد طبرستان، «همان اسپهبد ابوجعفر محمد بن وندرین باوندی بوده باشد» (مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۹). البته مادلونگ به اینکه منبعش کتاب ابن اثیر بوده اشاره‌ای نکرده، اما از توضیحات او می‌توان دریافت که منظور وی همین دو اسپهبدی است که ابن اثیر در تاریخش از آنها نام برده است.

ابوجعفر محمد بن وندرینی که مادلونگ می‌گوید، همان کسی است که میل رادکان به دستور او بنا شد. رادکان روستایی در شهرستان کردکوی در استان گلستان کنونی است. بنا بر کتیبه‌های کوفی و پهلوی‌ای که بر میل رادکان نوشته شده، ساخت آن از ۴۰۷ تا ۴۱۱ ق. به طول انجامیده و بنابراین دست‌کم تا سال اتمام این بنا (۴۱۱ ق.) «محمد بن وندرین باوند» زنده بوده است (نک: همانجا؛ نیز نک: هرتسفلد، ۱۹۳۲، ج ۴: ۱۴۰ تا ۱۴۷؛ نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۴ تا ۱۲۵). نزدیک بودن تاریخ ساخت این بنا (۴۰۷ تا ۴۱۱ ق.) با سال‌های وقایعی که ابن اثیر در الکامل درباره «اسپهبد فریم» و «اصبهبد طبرستان» (۴۰۸ ق. و ۴۱۸ ق.) آورده، به این حدس مادلونگ قوت می‌بخشد.

در کتیبه پهلوی این بنا، لقب «اسپاهبد» (spāhbed) و در کتیبه کوفی، القاب «اسپهبد» و نیز «مولی امیر المومنین»^{۱۳} برای ابوجعفر محمد بن وندرین آمده (بلر، ۱۳۹۴: ۱۳۵، به نقل از نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۵) و در کتیبه کوفی بالای سردر بنا، نام او بدین صورت نوشته شده است: «الامیر السید الخطیر ابوجعفر محمد بن وندرین باوند مولی امیرالمؤمنین» (نصراله‌زاده، ۱۳۹۸: همانجا).

همراهی اسپهبد طبرستان با منوچهر بن قابوس (ممدوح زیاری منوچهری) در نبرد علیه دشمنی واحد، احتمال اینکه این اسپهبد همان اسپهبد ممدوح منوچهری باشد را بیشتر می‌کند.

علاوه بر این، در گزارشی که ابن اثیر از جنگ میان گروه علی بن عمران، منوچهر زیاری و اسپهبد صاحب طبرستان با علاءالدوله آورده، از شخصی به نام ولکین بن وندرین نیز یاد کرده که این گروه را یاری می‌کرده و پیش از آغاز جنگ، همچون «اسپهبد صاحب طبرستان»، «مقیم ری» بوده است.

نام پدر ولکین و نام پدر ابوجعفر محمد (حک شده در برج رادکان) هر دو وندرین است. اگر بپذیریم که این «اسپهبد صاحب طبرستان» همان ابوجعفر محمد بن وندرین است، او باید برادر ولکین بن وندرین باشد. مقیم بودن ولکین و اسپهبد طبرستان در یک جا (ری) و نیز همراهی ولکین با این اسپهبد در نبرد علیه علاءالدوله می‌تواند نزدیکی و خویشاندی این دو تن را برساند و مؤیدی باشد بر همان گفته مادلونگ.

درباره ولکین بن وندرین (برادر ابوجعفر محمد بن وندین؟)، جز آنچه بیشتر گفته شد، این را هم می‌دانیم که یکی از پسران او دختر علاءالدوله را به زنی گرفته بود و علاءالدوله قم را به اقطاع به این فرزندی ولکین داده بوده اما هنگامی که ولکین در نبرد با علاءالدوله بوده پسر ولکین بر علاءالدوله عصیان کرده و به پدر پیوسته: «أَنَّ وَلَدَ وَلَكِينٍ، كَانَ صِهْرَ عَلَاءِ الدَّوْلَةِ عَلَيَّ ابْنَتِهِ، وَقَدْ أَقْطَعَهُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ مَدِينَةَ قُمْ، فَعَصَى عَلَيْهِ وَصَارَ مَعَ أَبِيهِ» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۹: ۳۵۸).

و نیز می‌دانیم ولکین در سال ۴۲۰ ق.، هنگامی که سلطان محمود غزنوی بر مجدالدوله و ری ظفر یافت، «صاحب» یافت در نزدیکی اهر در استان آذربایجان کنونی بود که محمود پس از فتح ری به آن نواحی لشکر کشید و آن نواحی را نیز فتح کرد و ولکین را به اسارت به خراسان فرستاد:

«ثم سیره [ه: مجدالدوله. فاعل فعل: محمود غزنوی] إلى خراسان مقبوضاً، ثم ملك قزوین وقلاعها ومدينة ساوة وأبنة وياقت وقبض على صاحبها، ولکین بن وندرین، وسیره إلى خراسان» (همان: ۳۷۲).
 اگرچه این اثر لقب «سپهبد» را برای ولکین بن وندرین نیاورده اما خود این ولکین را نیز می‌توان در فهرست کسانی جای داد که ممکن است ممدوح منوچهری بوده باشند. هرچند بسیار محتمل‌تر است که اسپهبد ممدوح منوچهری همان محمد بن وندرین باشد.

۵. شهریار / سپهبد شهریار

در دیوان منوچهری، شعری دیگر با مطلع زیر وجود دارد که بی‌مناسبت با آنچه گفته شد، نیست.
 رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه ای درخت ملک بارت عز و بیداری تنه
 (منوچهری، ۱۳۹۰: ۹۷)

این شعر که در دستنویس‌ها عنوان ندارد، به مناسبت بهمنجنه و برای «خداوند»ی سروده شده که از متن شعر اطلاعات چندانی از او به دست نمی‌آید. در بیتی از این شعر شاعر او را «شهریار» خطاب کرده است:
 تا توانی شهریارا روز امروزین مکن جز به گرد خم خرامش جز به گرد دن دنه
 (همان جا)

البته این بیت در لغت فرس اسدی، چاپ مرحوم اقبال (۱۳۱۹: ۵۰۶)، ذیل لغت «دنه» و به شاهد این لغت ذکر شده و به پرویز (پروین؟) خاتون نسبت داده شده است. اگر این بیت را از این قصیده و از منوچهری ندانیم، تنها خطایی که منوچهری برای ممدوح در این قصیده آورده، «خداوند» است. نیز شاعر او را به خشمگنی توصیف کرده است:

خشم تو چون ماهی فرزند داوود نبی گر^{۱۴} بیوبارد جهان، گوید که هستم گرسنه
(همان جا)

توصیفی که در قصیده پیشین نیز در باب ممدوح دیده‌ایم: «آب چون آتش بود با خشمش آتش همچو
آب». اما اگر آن بیت پیش گفته («تا توانی شهریارا...») سروده منوچهری باشد، بسیار محتمل است این
شهریار از شهریاران مناطق شمالی ایران (استرآباد و گرگان، طبرستان و شرق گیلان کنونی) باشد و در این
صورت باز هم محتمل است که منوچهری این شعر را زمانی که در دربار گرگان به سر می‌برده، سروده باشد.
از دوره منوچهر بن قابوس، در مناطق شمالی ایران، چند سپهبد و سردار می‌شناسیم که در سطور پیشین
بدانها اشاره شد.

علاوه بر ایشان، امیری (شاهزاده‌ای؟) باوندی به نام «کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس بن شهریار» را
نیز می‌شناسیم که در سال ۴۱۳ ق. برج لاجیم در سوادکوه برای او ساخته شده است. نام او در کتیبه پهلوی،
«ابول بزرگ شهریار پسر عباس پسر شهریار» و در کتیبه کوفی، «الکیا الجلیل ابی الفوارس شهریار بن العباس
بن شهریار مولی امیر المؤمنین» نوشته شده است (نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۳؛ درباره برج لاجیم و
کتیبه آن، نک: همان: ۱۲۵ تا ۱۲۶، ۱۳۱ تا ۱۳۵؛ هرتسفلد، ۱۹۳۲، ج ۴: ۱۴۶). القاب «مولی امیر المؤمنین»
و «کیا الجلیل» که برای او در این کتیبه‌ها آمده، می‌تواند امیری او بر این مناطق (محدوده سوادکوه) را نشانگر
باشد. البته از آنجا که در این کتیبه‌ها برای او لقب «اسپهید» ذکر نشده، مادلونگ در اینکه او به فرمانروایی
رسیده باشد یا نه، تردید می‌کند (مادلونگ، ۱۹۸۴: ذیل مدخل «آل باوند» (ĀL-E Bāvand)). همچنین
مادلونگ (همانجا) احتمال داده است که وی نوه شهریار بن دارا، از حاکمان باوندی، باشد.

جز این، اشاره به این اطلاع بد نیست که برج رسگت در پل سفید مازندران کنونی ظاهراً مقبره دو برادر
باوندی است به نام‌های هرمزدیار و حنوسیار (حوبسیار / خوبسیار؟) پسران مسدرا (یا مشکره) (درباره
خوانش‌های مختلف کتیبه‌های این برج، نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۳۵ تا ۱۳۶). برخی سال ساخت
این برج را حدود ۴۰۰ و برخی دیگر حدود ۵۰۰ هجری نوشته‌اند (نک: همان: ۱۳۵). اگر این بنا در حدود
۴۰۰ هجری ساخته شده باشد، این بزرگ‌زادگان باوندی نیز می‌توانند در فهرستی که از باوندیان آن دوره
می‌شناسیم، جای بگیرند.

همچنین نظامی عروضی نیز در چهارمقاله (۱۳۳۳: ۸۰)، ضمن حکایتی که از فردوسی می‌آورد، از
شخصی با عنوان «سپهید شهریار» باوندی نام می‌برد: «[فردوسی] شاهنامه برگرفت و به طبرستان شد به
نزدیک سپهید شهریار که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود...» (نیز نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۳).

این سپهبد شهریار از وابستگان محمود غزنوی بوده است زیرا محمود را «خداوندگار» خود می‌خواند: «شهریار او را بنواخت و نیکویی‌ها فرمود و گفت: '... محمود خداوندگار من است، تو شاهنامه به نام او رها کن و هجو او به من ده تا بشویم...'» (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۸۰ تا ۸۱).

اگر داستان رفتن فردوسی به طبرستان درست باشد، این سپهبد نیز می‌تواند ممدوح منوچهری بوده باشد. مادلونگ احتمال داده است کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس برج لاجیم همین شهریار باشد که نظامی عروضی از او سخن گفته (مادلونگ، ۱۹۸۴: ذیل مدخل «آل باوند» (ĀL-E Bāvand)). نیز چنان‌که در آغاز مطلب گفته شد، ممکن است ممدوح این شعر، همان ممدوح شعر پیشین (با مطلع «بینی آن ترکی که چون او بر زند بر چنگ چنگ») باشد که منوچهری او را «اسپهبد» خوانده است.

۶. نتیجه‌گیری

منوچهری دامغانی، مداح فرمانروایان، حاکمان، بزرگان و وابستگان دربارهای مختلفی بوده است. از میان ممدوحان او، ممدوحی با عنوان «اسپهبد» وجود دارد که ناشناخته است و به احتمال زیاد از اسپهبدان شمال ایران است. نیز منوچهری شعری دارد در مدح «خداوندی» که او را «شهریار» نامیده است. نام چند تن از اسپهبدان، شاهزادگان و بزرگان باوندی‌ای که در آن دوران و در آن مناطق می‌زیسته‌اند، در بعضی منابع و نیز در بعضی بناهای یادبود و کتیبه‌ها آمده که هر کدام از این افراد می‌توانند ممدوح منوچهری دامغانی و منظور او از «اسپهبد» و «شهریار» بوده باشند: «اسپهبد فریم» و «اسپهبد طبرستان» (که ابن اثیر و جرفادقانی از آنها نام برده‌اند و این هر دو ممکن است یک تن و همان اسپهبد ابوجعفر محمد بن وندربین باوندی باشند)، ولکین بن وندربین (برادر ابوجعفر محمد؟)، سپهبد شهریار باوندی پادشاه طبرستان که نظامی عروضی از او نام برده (که شاید همان شاهزاده باوندی کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس بن شهریار باشد) و نیز شاهزادگان باوندی، هرمزدیار و حنوسیار (حوبسیار / خوبسیار؟) پسران مسدرا (یا مشکره).

پی‌نوشت

۱. رضا قلیخان هدایت (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) نخستین ممدوح منوچهری را فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس، پنجمین حکمران زیاری، دانسته اما از آنجا که منوچهری خود از مردمان دامغان بوده و اشعاری در مدح بوحر بختیار، حاکم دامغان، نیز دارد، بسیار بعید است که بوحر بختیار نخستین ممدوح او نباشد. دبیرسیاقی بر آن است که «چون این امیر [یعنی بوحر بختیار] و پدر وی از جانب فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس سمت امارت و حاجی داشته‌اند، ناگزیر ارتباط منوچهری را با دربار

اسپهید، از ممدوحان منوچهری دامغانی (ص ۱۹۹-۲۱۴)

راضیه آبادیان ۲۱۱

فلک‌المعالی و اخذ تخلص خود از نام آن امیر را باید با اعتقاد به وساطت این ممدوح، یعنی بختیار بن محمد، که خود دست‌نشانده فلک‌المعالی بوده است، دانست» (منوچهری، ۱۳۹۰: هجده) و این نظری است پذیرفتنی (درباره این ممدوح، نک: آبادیان، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸).

۲. برخی پژوهشگران در اینکه منوچهری مقیم دربار منوچهر بن قابوس بوده تردید کرده‌اند، اما بنا بر قرائنی، او به احتمال بسیار زیاد دست‌کم مدتی را در گرگان به سر برده است مثلاً در عنوان برخی از سروده‌های مدحی او می‌خوانیم که آن اشعار در مدح منوچهر بن قابوس گفته شده‌اند. همچنین اگر بعضی اشعار او را در ستایش افرادی از دربار گرگان یا دیگر حاکمان مناطق شمالی ایران بدانیم، پذیرفتن حضور شاعر در این شهر محتمل‌تر خواهد شد؛ برای نمونه اشعاری که در مدح ابوبشر فضل بن محمد و ملک محمد قصری سروده شده‌اند، از این جمله‌اند (برای دیدن توضیحات بیشتر درباره این ممدوحان، نک: آبادیان، ۱۳۹۸: ۲۲ تا ۲۷)؛ و نیز اشعاری که شاعر در آنها ممدوح خود را «اسپهید» یا «شهریار» خوانده که این اشعار موضوع مقاله پیش رو هستند.

۳. به گواهی شعری از خود منوچهری که در مدح سلطان مسعود سروده، او به درخواست ممدوح آن قصیده (یعنی مسعود غزنوی) از ری به دربار غزنویان پیوسته است:

خواست از ری خسرو ایران مرا بر سفت پیل [کذا] خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۹۱)

4. Madelung, Wilferd

۵. در تاریخ‌یمینی آمده: «و سلطان [محمود غزنوی] ... مثال داد تا [منوچهر بن قابوس] در ولایت خویش خطبه و سکه به القاب همایون او مطرز گردانند... و امیر منوچهر این مثال به سمع و طاعت مقابل کرد و بر مقتضی فرمان پیش گرفت و بر منابر ممالک جرجان و طبرستان و قومس و دامغان شعار دولت سلطنت ظاهر گردانید و پنجاه هزار دینار بر سیل اتاوت ملتزم شد که هر سال به خزانه می‌رساند و در وقت نهضت سلطان به غزوه ناردین ازو لشکر خواست، دو هزار مرد از خواص دیلم و خلاصه حشم... به خدمت فرستاد» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۱).

۶. رضا قلیخان هدایت (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) بر آن است که منوچهری تا زمان زنده بودن منوچهر بن قابوس، در گرگان و در دربار او بوده و عزیمت او از گرگان، پس از مرگ منوچهر اتفاق افتاده است.

۷. در نسخ کهن‌تر و معتبرتر از دیوان منوچهری (اواخر سده نهم یا اواخر سده دهم هجری: ۷۲۵؛ ۱۰۱۰؛ ش: ۴۶۶۹ و ۱۰۱۱؛ ش: ۵۰۰۴)، کلمه «خدنگ» در جای قافیه آمده و همان درست است.

۸.

آب چون آتش بود با خشمش آتش همچو آب گنگ چون دریا بود با جود او دریا چو گنگ

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

۹. چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، در دیوان مصحح دبیرسیاقی (۱۳۹۰: ۶۱)، «زنگ» به جای «خدنگ» آمده است:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد آن کجا تنها به کُشکنجیر بندازد ز زنگ

۱۰.

ارزنی باشد به پیش حمله‌اش ارژنگ‌دیو پشهای باشد به پیش گرززه‌اش پور پشنگ

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۲)

۱۱.

مهرگان جشن فریدونست و او را حرمتست آذری نو باید و می خوردنی بی آذرنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

۱۲.

ای رئیس مهربان این مهرگان فزخ گذار فز و فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۲)

۱۳. درباره عنوان «مولی امیر المؤمنین»، نک: نصرالزاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۹؛ بلر، ۱۳۹۴: ۱۸ و ۱۳۸.

۱۴. در متن مصحح دبیرسیاقی: کو

منابع:

- آبادیان، راضیه (۱۴۰۱) «ابوحرب بختیار، حاکم قومس، در شعر منوچهری دامغانی»، آینه پژوهش، س ۳۲، ش ۲، ص ۱۴۵ تا ۱۵۸.
- آبادیان، راضیه (۱۳۹۹) «توضیحاتی درباره چند تن از ممدوحان منوچهری دامغانی»، گزارش میراث، د ۳، س ۴، ش ۱ و ۲ (۸۶ و ۸۷)، ص ۲۲ تا ۲۷.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (۱۹۶۵) الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر دار بیروت.
- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۱۹) کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: چاپخانه مجلس به سرمایه س. عبدالرحیم خلخالی.
- باسورت، کلیفورد ادموند (۱۳۹۵) تاریخ غزنویان، ج ۱ و ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلر، شیلا (۱۳۹۴) نخستین کتیبه‌ها در معماری دوران اسلامی ایران زمین، ترجمه مهدی گلچین‌عارفی، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن و فرهنگستان هنر.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۵) دیلمیان در گستره تاریخ ایران (حکومت‌های محلی، آل زیار، آل بویه)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن سعد منشی (مترجم) (۱۳۴۵) ترجمه تاریخ یمینی، نوشته عبدالجبار عتبی، به کوشش جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دولتشاه سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه غازی (۱۳۸۲) تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون (افست از روی چاپ لیدن، ۱۹۰۰ م)، تهران: اساطیر.
- دیوان منوچهری (۱۰۱۰) نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۶۶۹.
- دیوان منوچهری (۱۰۱۱) نسخه خطی، کتابخانه ملک، ش ۵۰۰۴.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۹۰) «سلسله‌های کوچک شمال ایران» در: تاریخ ایران: از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، نوشته عبدالحسین زرین‌کوب و دیگران، گردآوری: ر. ن. فرای، مترجم: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- مجموعه دیوان‌های ازرقی و منوچهری (اواخر سده نهم یا اواخر سده دهم هجری) نسخه خطی، کتابخانه ملی پاریس، ش ۷۲۵، کاتب: شمس‌الدین قطب‌الدین قلاتی خنجی.
- منوچهری دامغانی (۱۸۸۶) دیوان حکیم ابوالتجم احمد معروف به شصت‌گله المتخلص بمنوچهری دامغانی، به تصحیح آلبرت کازیمیرسکی، پاریس: انتشارات کلینکسیک.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۰) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- منوچهری دامغانی (۱۳۸۷) دیوان اشعار منوچهری دامغانی، به تصحیح برات زنجانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۲) دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه سید علی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۵) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش سعید شیری، تهران: نگاه.
- نصراله‌زاده، سیروس (۱۳۹۸) کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه ساسانی و پس‌ساسانی (گورنوشته، یادبودی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی سمرقندی (۱۳۳۳) چهار مقاله، به کوشش محمد معین، تهران: زوار.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۲) مجمع الفصحا، ۲ ج در ۶ مجلد، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- Herzfeld, E (1932) «Postsasanidische Inschriften», *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, vol. IV, pp. 140-156.
- Madelung, W (1984) «ĀL-E BĀVAND», *Encyclopædia Iranica*, vol. I, fasc. 7, pp. 747-753 (available online: <https://b2n.ir/w12401>, Last Updated: July 29, 2011, last accessed on 1 June 2020).

